



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۳۸

چه مایه رنج کشیدم ز یار تا این کار  
بر آب دیده و خون جگر گرفت قرار

هزار آتش و دود و غمست و نامش عشق  
هزار درد و دریغ و بلا و نامش یار

هر آنکه دشمن جان خودست، بسم الله  
صَلَّی (۱) دادن جان و صَلَّی کشتن زار

به من نگر که مرا او به صد چنین ارزد  
نترسم و نگریم ز کشتن دلدار

چو آب نیل دو رو دارد این شکنجه عشق  
به اهل خویش چو آب و به غیر او خون خوار

چو عود و شمع نسوزد، چه قیمتش باشد؟  
که هیچ فرق نماند ز عود و کنده خار

چو زخم تیغ نباشد به جنگ و نیزه و تیر  
چه فرق حیز (۲) و مُخَنَّت (۳) ز رستم و جاندار

به پیش رستم آن تیغ خوشتر از شِکَرست  
نثار تیر بر او لذیذتر ز نثار

شکار را به دو صد ناز می‌برد این شیر  
شکار در هوس او دوان قطار قطار

شکار کشته به خون اندرون همی زارد  
که از برای خدایم بکش تو دیگر بار

دو چشم کشته به زنده بدان همی‌نگرد  
که ای فسرده غافل، بیا و گوش مزار

خمش خمش که اشارات عشق معکوس است  
نهان شوند معانی ز گفتن بسیار

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

چونکه خیالت نبود آمده در چشم کسی  
چشم بز کشته بود تیره و خیره نگری

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۵

چشم بر اسباب از چه دوختیم؟  
گر ز خوش چشمان، گزشم<sup>(۱)</sup> آموختیم

هست بر اسباب، اسبابی دگر  
در سبب منگر، در آن افکن نظر

انبیا در قطع اسباب آمدند  
معجزات خویش بر کیوان زدند<sup>(۲)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰

جمله قرآن هست در قطع سبب  
عز<sup>(۳)</sup> درویش و هلاک بولهب

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۵

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام  
رفض<sup>(۴)</sup> اسباب است و علت، والسلام

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۳۱

در میان آن بیابان مانده  
کاروانی مرگ خود بر خوانده

ناگهانی آن مُغیث<sup>(۵)</sup> هر دو کون  
مصطفی، پیدا شد از ره بهر عَوْن<sup>(۶)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۷۷

دیدن خواجه، غلام خود را سپید و ناشناختن که اوست، و گفتن که: غلام مرا تو کشته‌ای خونت گرفت و خدا تو را به دست من انداخت.

خواجه از دورش بدید و خیره ماند  
از تحیر<sup>(۱)</sup>، اهل آن ده را بخواند

راوی<sup>(۲)</sup> ما، اشتر ما هست این  
پس کجا شد بنده زنگی جبین<sup>(۳)</sup>؟

این یکی بدری<sup>(۴)</sup> ست می‌آید ز دور  
می‌زند بر نور روز از روش نور

کو غلام ما؟ مگر سرگشته شد؟  
یا بدو گرگی رسید و کشته شد؟

چون بیامد پیش، گفتش: کیستی؟  
از یمن زادی و، یا ترکی استی؟

گو غلامم را چه کردی؟ راست گو  
گر بکشتی، وا نما، حیل<sup>(۵)</sup>ت مجو

گفت: ار کشتم به تو چون آدم؟  
چون به پای خود درین خون آدم؟

کو غلام من؟ بگفت: اینک منم  
کرد دست فضل یزدان روشنم

هی چه می‌گویی؟ غلام من کجاست؟  
هین نخواهی رست از من جز به راست

گفت: اسرار تو را با آن غلام  
جمله وا گویم یکایک من تمام

زان زمانی که خریدی تو مرا  
تا به اکنون باز گویم ماجرا

تا بدانی که همانم در وجود  
گرچه از شب‌دیز<sup>(۶)</sup> من صبحی گشود

رنگ، دیگر شد، ولیکن جان پاک  
فارغ از رنگ است و، از ارکان و خاک

تن‌شناسان زود ما را گم کنند  
آبنوشان ترک مشک و خم کنند

جان‌شناسان از عده‌ها فارغند  
غرقة دریای بی‌چونند و چند

جان شو و، از راه جان، جان را شناس  
یار بینش شو، نه فرزند قیاس

چون ملک<sup>(۶)</sup> با عقل یک سررشته‌اند  
بهر حکمت را، دو صورت گشته‌اند

آن ملک چون مرغ، بال و پر گرفت  
وین خرد بگذاشت پر و، فر<sup>(۷)</sup> گرفت

لاجرم هر دو مُناصِر<sup>(۸)</sup> آمدند  
هر دو خوش رو، پشت همدیگر شدند

هم ملک، هم عقل، حق را واجدی  
هر دو، آدم را مُعین<sup>(۹)</sup> و ساجدی<sup>(۱۰)</sup>

نفس و شیطان بوده ز اول واحدی  
بوده آدم را عدو<sup>(۱۱)</sup> و حاسدی<sup>(۱۲)</sup>

آنکه آدم را بدن دید، او رمید  
و آنکه نور مُؤمَن<sup>(۱۳)</sup> دید، او خمید

آن دو، دیدم‌روشنان بودند از این  
وین دو را دیده ندیده غیر طین<sup>(۱۴)</sup>

این بیان اکنون چو خر بر یخ بماند  
چون نشاید بر جهود، انجیل خواند

کی توان با شیعه گفتن از عَمَر؟  
کی توان بربط زدن در پیش کر؟

لیک گر در ده به گوشه یک کس است  
های هویی که برآوردم، بس است

مستحق شرح را، سنگ و کلوخ  
ناطقی گردد، مُشَرِّح<sup>(۲۵)</sup>، با رسوخ

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۰۴

بیان آنکه حق تعالی هرچه داد و آفرید از سماوات و ارضین و اعیان و اعراض همه به استدعای حاجت آفرید، خود را محتاج چیزی باید کرد تا بدهد که اَمَّنُ  
يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ، اضطرار گواه استحقاق است.

### \* قرآن کریم، سوره نمل(۲۷)، آیه ۵۹-۶۵

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ. (۵۹)

بگو: همه ستایش ها ویژه خداست، و درود بر آن بندگان که آنان را برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آنچه  
شریک او قرار می دهند؟ (۵۹)

أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ  
مَعَ اللَّهِ بَلٌّ لِّمَنْ هُمْ يَعْدِلُونَ. (۶۰)

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند؛ یا بت ها بهترند] یا آنکه آسمان ها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان  
آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هایی خرم و باطراوت رویانیدیم، که رویاندن درختانش در قدرت شما نیست؛ آیا با  
خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد]؟! [نه، نیست]، بلکه آنان مردمی منحرف اند [که از  
حق عدول می کنند]. (۶۰)

أَمْ مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًّا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلٌّ أَكْثَرُهُمْ لَا  
يَعْلَمُونَ. (۶۱)

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند؛ یا بت ها بهترند] یا آنکه زمین را [برای موجوداتش] آرام و قرارگاه ساخت و  
در شکاف هایش نهرهایی پدید آورد، و برای آن کوه هایی استوار قرار داد [تا زیر پای اهلس نلرزد]، و میان دو  
دریا [ی شیرین و شور] مانع و حایلی قرار داد [که با هم مخلوط نشوند]؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک  
در قدرت و ربوبیت او باشد]؟! [نه، نیست]، بلکه بیشترشان نمی دانند. (۶۱)

أَمْ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ. (۶۲)

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند؛ یا بت ها بهترند] یا آنکه وقتی درمانده ای او را بخواند اجابت می کند و  
آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید، و شما را جانشینان خود روی زمین قرار می دهد؛ آیا با خدا معبودی دیگر  
هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد]؟! [نه، نیست]، چه اندک پند می گیرند. (۶۲)

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.  
(۶۳)

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند؛ یا بت ها بهترند] یا آنکه شما را در تاریکی های خشکی و دریا راهنمایی می کند؟! و کیست که پیشاپیش رحمتش باها را مرزده رسان می فرستد؟! آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد]؟! [نه، نیست]، خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند. (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا ۚ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (۶۴)

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند؛ یا بت ها بهترند] یا آنکه مخلوقات را می آفریند، آنگاه آنان را [پس از مرگشان] باز می گرداند؟! و کیست آنکه از آسمان و زمین شما را روزی می دهد؟! آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد]؟! [نه، نیست]، بگو: اگر راست می گوئید برهان خود را بیاورید. (۶۴)

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ. (۶۵)

بگو: در آسمان ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می شوند.  
(۶۵)

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۰۴

آن نیاز مریمی بوده ست و درد  
که چنان طفلی سخن آغاز کرد

جزو او، بی او برای او بگفت  
جزو جزوت گفت دارد در نهفت<sup>(۶۶)</sup>

دست و پا شاهد شوندت ای رهی  
منکری را چند دست و پا نهی؟

ور نباشی مستحق شرح و گفت  
ناطق تو را دید و بخفت<sup>(۶۷)</sup>

هر چه رویید، از پی محتاج رُست  
تا بیابد طالبی، چیزی که جُست

حق تعالی گر سماوات آفرید  
از برای دفع حاجات آفرید

هر کجا دردی، دوا آنجا رود  
هر کجا فقری، نوا (۳۸) آنجا رود

هر کجا مشکل، جواب آنجا رود  
هر کجا کشتی ست، آب آنجا رود

آب کم جو، تشنگی آور به دست  
تا بجوشد آب از بالا و پست

تا نزاید طفلک نازک گلو  
کی روان گردد ز پستان، شیر او؟

رو بدین بالا و پستی ها بدو  
تا شوی تشنه و، حرارت را گرو (۳۹)

بعد از آن از بانگ زنبور هوا  
بانگ آب جو بنوشی ای کیا (۴۰)

حاجت تو کم نباشد از حشیش  
آب را گیری، سوی او می کشیش

گوش گیری آب را تو، می کشی  
سوی زرع (۴۱) خشک، تا یابد خوشی

زرع جان را کش جواهر مُضَمَّر (۴۲) است  
ابر رحمت پر ز آب کوثر است

تا سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ \* آید خطاب  
تشنه باش، اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

### \*\* قرآن کریم، سوره دهر (انسان) (۷۶)، آیه ۲۱

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ ۖ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا .

بر اندام ایشان است جامه هایی از ابریشم نازک و ستبر، و پیرایه شوند از دستبند های سیمین، و پروردگارشان  
سیرایشان کند از شرابی پاک و پاک کننده.

(۱) صَلَا: دعوت گروهی از مردم برای غذا خوردن، آواز دادن، صدا زدن

(۲) حَبِيزٌ: نامرد، در اینجا به معنی ترسو

(۳) مُخْتَلَفٌ: نامرد، مردی که حالات و اطوار زنان را از خود بروز بدهد، زنمانند، در اینجا به معنی ترسو

- (۴) کَرْشَم: مخفف کرشمه: ناز و غمزه و اشاره به چشم و ابرو و در اصطلاح صوفیان عبارت است از تجلی جلالی حضرت حق تعالی
- (۵) بر کیوان زدن: به عالیترین مرتبه آسمان رساندن
- (۶) عَزَّ: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی
- (۷) زَفَض: دور انداختن، طرد کردن، ترک کردن
- (۸) مُغِيث: فریادرس
- (۹) عَوْن: یاری، مساعدت
- (۱۰) تَحِير: حیران شدن، سرگشته شدن، سرگردانی، سرگشتگی
- (۱۱) رَاوِيه: مَشک آب بزرگ، توشه دان که به جای سه مشک آب دارد
- (۱۲) زَنگی جَبین: سیاه چهره
- (۱۳) بَدَر: ماه تمام، ماه شب چهارده
- (۱۴) حِلَات: فریب، مکر، نیرنگ
- (۱۵) شَبْدِيز: سیاه فام، به رنگ سیاه، شب رنگ. دیز به معنی رنگ است.
- (۱۶) مَلَكَة: فرشته
- (۱۷) فَرّ: شکوه و جلال
- (۱۸) مُنَاصِر: یاور و پشتیبان
- (۱۹) مُعِين: کمک، یاریکننده، یار، مددکار
- (۲۰) سَاجِد: سجده کننده
- (۲۱) عَدُو: دشمن
- (۲۲) حَاسِد: حسود
- (۲۳) مُؤْتَمِن: شخص امین و طرف اطمینان، کسی که به او اعتماد داشته باشند
- (۲۴) طَين: گل
- (۲۵) مُشْرِح: کسی که تشریح میکند، بیان کننده
- (۲۶) تَهْفُت: پنهان، مخفی
- (۲۷) نَاطِقَه: نیروی نطق و بیان، گوینده
- (۲۸) نَوَا: اسباب معاش، خوراک و توشه، سروسامان
- (۲۹) حَرَارَت رَا كَرُو: رهین حرارت و سوز قلبی و درونی شوی. یعنی آتش طلب و عشق همیشه ملازم تو باشد
- (۳۰) كِيَا: بزرگوار، بزرگ
- (۳۱) زَرْع: آنچه کاشته شده، مزروع، کشته، کاشت، زراعت کردن
- (۳۲) مُضْمَر: پوشیده شده، پنهان شده